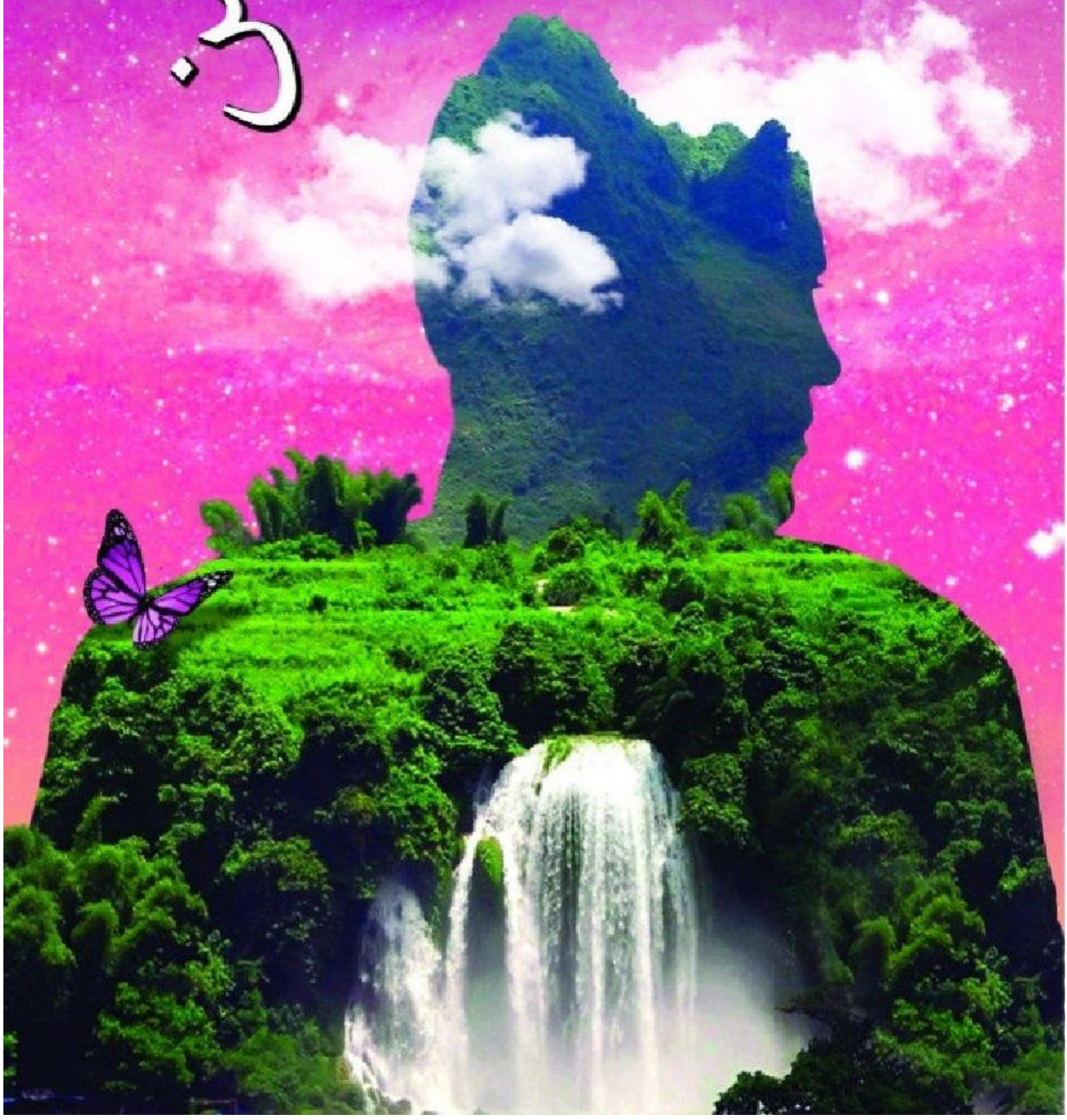


حیدر حمادی

سیرت مطهره





حمید رحمانی

سرشناسه	: رحمانی، حمید، ۱۳۵۷ Rahmani, Hamid-
عنوان و نام پدیدآور	: خویشتن من / حمید رحمانی.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه آموزشی تالیفی ارشدان، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۱۴ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۲۲-۲۵۱-۷۶۱-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian fiction -- 20th century
موضوع	: خودشناسی -- داستان
موضوع	: Self-perception -- Fiction
رده بندی کنگره	: PIR۸۳۴۵
رده بندی دیویی	: ۶۲/۳۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۶۲۰۷۵۰۹



مؤسسه آموزشی تالیفی ارشدان

نام کتاب:	خویشتن من
تألیف:	حمید رحمانی
ناشر:	آموزشی تالیفی ارشدان
ویرایش:	اول
نوبت چاپ:	اول ۱۳۹۹
صفحه آرا و گرافیک:	مهدی رحمانی
شابک:	۹۷۸-۶۲۲-۲۵۱-۷۶۱-۸
شمارگان:	۱۰۰۰
مرکز خرید آنلاین:	www.arshadan.com www.arshadan.net
مرکز پخش و توزیع:	۰۲۱۴۷۶۲۵۵
قیمت:	۳۵۰۰۰ تومان

کلمات این گفتار
شار آنان که تنه‌ایند
و در تنه‌ایی خویش
همه...

سپاسگزارِ تمامِ واژه‌هایی هستم که در خلق
 این واقعیت، یاری‌گرم بودند.
 واژه‌ی پرواز.. حیات.. مرگ.. پاییز... عاشقی..
 لیلی..
 ممنونِ تمامِ پروانه‌ها..
 پرستوها..
 خفاش‌ها..
 و قُمری‌ها که همگی مرا در این پرواز
 همراهی کردند.

هستی..! سپاس
 سپاس، زندگی..!

درآمد

منی که خویشتنش نام این کتاب است، یک منِ تک‌نفره، سطحی و ساده نیست.

همه‌ی ما خود را من می‌نامیم اما خوشبخت آن است که بزرگ‌ترین منِ کائنات، قدیمی‌ترین منِ تاریخ، وسیع‌ترین منِ جغرافیا، عاشقانه‌ترین منِ شعر، عمیق‌ترین منِ فلسفه، مستحکم‌ترین منِ اجتماعی، سالم‌ترین منِ پزشکی و عالی‌ترین منِ روانشناسی را داشته باشد.

ای کاش منِ هر کدام از ما شامل تمام کائنات شود؛ آن زمان است که همگی یک من و یک تن خواهیم بود.

منی دارای یک پیکره؛ اما اجزایی متفاوت که هر کدام از اجزاء، رنگ و شکل و استحکام و لطافت و



عملکرد خاصّ خود را داراست.

چه بسا با این دید، خوشبختیِ انفرادی وجود نداشته باشد و سعادتی کامل‌تر از آن به نام خوشبختی اجتماعی مدّ نظر قرار بگیرد.

زیرا هیچ منی تافته‌ی جدا بافته نیست؛ همان‌طور که هیچ پروانه‌ای بدون گل و هیچ بلبل‌ی بدون بوستان احساس خوشبختی نمی‌کند.

مگر بدون احساس، شاعری متولد می‌شود که بدون اندیشه انسانی شکل بگیرد؟

هیچ‌گاه بهار، بدون زایش و شکوفه‌هایش بهار نیست و خزان بدون برگریزان خود خزان.

خزان زیبای‌اش را مدیون زایش بهار و بهار قیامتش را به زردیِ خزان بدهکار است.

پرستو کوچ خود را به سفیدی برف‌های زمستان و پروانه سفرش را به تکثیر زمین بدهکار است.

زمین حیاتش را به خورشید و خورشید گرمایش را وام‌دارِ عناصر موجود در هستی است.. و این یعنی همه در داشتن حیات به یکدیگر متصلیم و چه زیبا که همگی یک من هستیم و یک وجود و یک حیات.

این بزرگ‌ترین خوشبختی است و از عمق جان دوستش دارم؛ اما این موضوع هم به خوبی قابل درک است که امروز ما خویشتنِ خویش را گم کرده‌ایم و



سخت در رنجیم.

از فراقش دردمندیم و به دنبال علّت درد می گردیم.
او را گوشه‌ای تنها، رها کرده‌ایم و توقع داریم حالمان
خوب باشد. به غم‌هایش نمی‌رسیم و خوشحال
نیستیم. به آغوشش نمی‌کشیم و در حال پژمردن به
سر می‌بریم.

بیمارش داریم و بیماریم، غمگینش داریم و غمگینیم.
نشاطش نمی‌دهیم و بی‌نشاطیم، افسردگی دارد و
افسرده‌ایم.

هر روز در کنجی تنها رهایش می‌سازیم و هر لحظه
بیشتر نیازمندِ تظاهر به شادی هستیم.
پنجره‌ها را به رویش بسته‌ایم و بیشتر در قفسیم،
زندانی‌اش کرده‌ایم و در بندیم. رها ساختنش را
نیاموختیم و در اسارتیم.
گرفتار و دچاریم.. دچارِ غم، بی‌هدفی، تاریکی و سر
درگمی..

شاید نمی‌دانیم «خویش‌تنی من» چقدر نیازمند
آغوش است و چه اندازه نوازش می‌خواهد.
درمان می‌باید و شایسته‌ی نشاط است.
چقدر سفر... سفر..

چقدر دلش سفر می‌خواهد و پرواز.
غوص می‌باید و کنکاش..!

PREVIEW

You've reached the end of the preview.

Purchase the full book to continue reading.

Buy this book - ketabton.com

<https://ketabton.com/books/KMvfraAXaiH>

